

Ontological criticism of Practice Theory of international politics

Amirroham Shojaie¹

Abstract

Neoclassical realism as a less coherent theory such as Waltz's structural realism or Morgenthau's classical realism, as an attempt to resolve the shortcomings and contradictions between the various intellectual trends of realism; Through the absorption of internal variables and factors, it has tried to describe the international politics more realistically and explain the consequences of the system level, relying on the foreign policy of different governments. Attracting internal factors in the analysis and emphasizing the concept of interests and motivations; It highlights the semantic and psychological dimensions of the theory and brings to mind a kind of constructivist view of the theory. Based on this, in this article, we will seek to analyze and criticize the dimensions of the theory of neoclassical realism, emphasizing Randall Schweller's concept of balance of interests, from the perspective of constructivist theory. The results of the article are that, from an ontological point of view, neoclassical realism aims to solve the descriptive failures of other forms of realism; Inevitably, by introducing semantic and motivational dimensions in his analysis and examining the explanatory consequences of these variables in foreign policy and at the level of the international system, especially when talking about interests; He suffered some kind of internal contradiction through the objectification of interests, and in order to resolve these contradictions and maintain and expand the semantic factors in the theory, he should choose a kind of constructivist ..ontology and avoid the materialistic prejudices of realism

Keywords: Neoclassical realism, Constructivism, Balance of interests, International politics



سال سوم، شماره ۲،
پیاپی ۸، پاییز و
زمستان ۱۴۰۳،
نقد سازه‌انگاران
نظریه رئالیسم
نئوکلاسیک، با
تاکید بر مفهوم
موازنه منافع رندال
شولز

¹ PhD student, Department of political Science, University of Guilan, Rasht, Iran.

amir6776roham@gmail.com

نقد سازه‌انگارانۀ نظریه رئالیسم نئوکلاسیک؛ با تأکید بر مفهوم موازنه منافع رندال شولر

امیررهام شجاعی^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۲

چکیده

رئالیسم به‌عنوان قدیمی‌ترین پارادایم نظری روابط بین‌الملل، تغییر و تحولاتی را در مقاطع گوناگون از سرگذرانده است. مفاهیمی مانند موازنه قدرت، موازنه تهدید، خودیاری، آنارشی و... عناصر تشکیل‌دهنده بسیاری از نظریات رئالیستی بوده که برخی متفکران رئالیسم نئوکلاسیک، درصدد بازتعریف و یا ارائه بدیل‌هایی مفیدتر از آن‌ها بوده‌اند. در این بین رندال شولر^۲، مفهوم منافع^۳ را در پاسخ به نواقص تبیینی موازنه قدرت و موازنه تهدید، مطرح کرده است. استفاده همزمان از تحلیل چندسطحی و تأکید بر مفهوم منافع و انگیزه‌ها؛ ابعاد معنایی و روانشناختی این نظریه را برجسته کرده و نوعی برداشت برساخت‌گرایانه را از تئوری به ذهن متبادر می‌کند. بر این اساس در این مقاله به دنبال واکاوی و نقد ابعاد نظریه رئالیسم نئوکلاسیک، با تأکید بر مفهوم موازنه منافع رندال شولر، از منظر تئوری سازه‌انگاری خواهیم بود. برای پاسخ به این پرسش که چه انتقاداتی را در چه ابعادی و سطوحی، از منظر سازه‌انگاری می‌توان به رئالیسم نئوکلاسیک (با تأکید بر مفهوم موازنه منافع) وارد ساخت؟ با یک رویکرد مقایسه‌ای، این فرضیه را مطرح خواهیم نمود که به لحاظ هستی‌شناختی، رئالیسم نئوکلاسیک در جهت رفع ناکامی‌های توصیفی سایر نحل‌های رئالیسم؛ به ناچار با وارد کردن ابعاد معنایی و روانشناختی در تحلیل خود و بررسی پیامدهای تبیینی این متغیرها در سیاست خارجی و در سطح نظام بین‌الملل، بخصوص هنگام صحبت از منافع؛ دچار نوعی تناقض درونی از طریق شی‌انگاری منافع شده و برای رفع این تناقضات و حفظ و بسط عوامل معنایی در تئوری، باید نوعی هستی‌شناسی سازه‌انگارانۀ را برگزیند و از تعصبات مادی‌گرایانه واقع‌گرایانه دوری بجوید.

واژگان کلیدی: رئالیسم نئوکلاسیک، سازه‌انگاری، موازنه منافع، سیاست بین‌الملل



سال سوم، شماره ۲۰،
پیاپی ۸، پاییز و
زمستان ۱۴۰۳،
نقد سازه‌انگارانۀ
نظریه رئالیسم
نئوکلاسیک، با
تأکید بر مفهوم
موازنه منافع رندال
شولر

۱ دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

مناظرات درون‌پارادایمی، یکی از مهم‌ترین مقولاتی است که در شرح و بررسی نظریه‌ها بایستی به آن‌ها توجه نمود. در همین راستا، یکی از مهم‌ترین این موارد، بحث‌ها و جدل‌هایی است که در میان نحله‌های گوناگون رئالیسم وجود دارد که از میان آن‌ها می‌توان به مناظرات میان واقع‌گرایان کلاسیک و نواقع‌گرایان و مناظرات بین واقع‌گرایان تدافعی و تهاجمی اشاره نمود. هر چند که نظریات رئالیستی را از مناظر گوناگونی می‌توان به دسته‌های مختلفی تقسیم‌بندی نمود، اما از نظر سیر تکوین و نوین بودن، بستر نئوکلاسیکی رئالیسم را بایستی جدیدترین مساهمت صورت گرفته در این عرصه به‌شمار آورد.

رئالیسم نئوکلاسیک شاخه‌ای از سنت رئالیستی است که در تلاش برای ساختن یک نظریه منسجم از سیاست خارجی، نظریه نظام‌محور نئورئالیستی را با متغیرهای واحد مبتنی بر رئالیسم کلاسیک ادغام می‌کند (Beqa, 2017: 316). یکی از کارکردهای مهم رئالیسم نئوکلاسیک، پاسخ به این پرسش بوده است که چرا دولت‌هایی با ساختار و خصوصیات داخلی مشابه، اغلب در حوزه سیاست خارجی متفاوت عمل می‌کنند و چرا حالت‌های غیرمشابه در موقعیت‌های مشابه، اغلب یکسان عمل می‌کنند؟ (بنگرید به Rose, 1998). شولر به عنوان یکی از اصلی‌ترین چهره‌های این مکتب با تأکید بر انگاره‌ی منافع، به دنبال معرفی یک چارچوب مفهومی مناسب برای شناسایی انواع دولت‌ها در نظام بین‌الملل و اهداف و انگیزه‌های آن‌ها برای دستیابی به منافعشان بوده و در این راستا بر خلاف والتز که بر توزیع سیستمی توانمندی‌ها تأکید ویژه دارد؛ منافع و انگیزه‌های دولت‌ها را به عنوان عامل نهایی شکل‌دهنده سیاست خارجی، در نظر می‌گیرد. شولر کشورها را با توجه به ماتریس بین‌المللی قدرت و جایگاهشان در نظام بین‌المللی از یکسو و از سوی دیگر با توجه به نوع خواسته‌ها و منافعشان، به دسته‌های مختلفی

تقسیم‌بندی می‌کند و طبق این تقسیم‌بندی‌ها به توضیح سیاست‌های خارجی و استراتژی‌های آن‌ها برای پیگیری منافع خود می‌پردازد و در این راستا، موازنه قدرت و موازنه تهدید را به چالش می‌کشد. صحبت از منافع در نظریات رئالیستی روابط بین‌الملل همواره مورد نقد سازه‌انگاران که مخالف سفت و سخت مسلم‌انگاری و ثابت‌پنداری مفاهیم در وضعیت پیشاتعامل بوده‌اند؛ بوده است. پرسش اصلی این است که گزاره‌ها و اصول مطرح شده توسط شولر در رئالیسم نئوکلاسیک حول محور موازنه منافع، از منظر رویکرد سازه‌انگاری، در چه ابعادی و تا چه اندازه، قابل نقد است؟ برای پاسخ به این پرسش، با واکاوی هستی‌شناختی مفهوم موازنه منافع و رئالیسم نئوکلاسیک، این فرضیه را مطرح می‌کنیم که اولاً رویکرد نئوکلاسیکی شولر دچار تناقض‌های بنیادین و هستی‌شناختی است و دوماً برای رهایی از این مشکلات، بایستی توجه بیشتری به استفاده از هستی‌شناسی سازه‌انگاران و اصول منتج از آن، صورت بگیرد؛ چرا که معتقدیم دسته‌بندی منافع برای توضیح رفتارهای متفاوت دولت‌ها در شرایط وجود فشارهای سیستمیک مشابه (یعنی همان کاری که در رئالیسم نئوکلاسیک انجام شده و جهت افزایش غنای تبیینی نظریات رئالیستی صورت گرفته)؛ همچنان در تبیین چیستی و چگونگی برساختگی منافع و همین‌طور چرایی و چگونگی تغییر آن‌ها ناکام بوده و برای واکاوی بحث منافع و هستی‌شناسی آن، به ناچار باید از تعصبات ماتریالیستی واقع‌گرایانه فاصله گرفته و به ذهن‌گرایی سازه‌انگاری نزدیک شویم. همچنین شایان ذکر است که در میان مقالات مربوط به روابط بین‌الملل در ایران، به بحث‌های تئوریک و نظری، توجه کمتری صورت گرفته و عمده پژوهش‌های صورت‌گرفته مبتنی بر استفاده کاربردی از نظریات موجود بوده و این در حالی است که در سطح جهانی و بین‌المللی، بسیاری از مقالات و فعالیت‌های پژوهشی در روابط بین‌الملل، به نقد و بررسی نظریه‌ها پرداخته و درصدد معرفی رویکردهای نظری جدیدی هستند. بنابراین، نقد سازه‌انگاران رئالیسم نئوکلاسیک که هدف اصلی این پژوهش است، گامی در راستای توجه بیشتر به نظریه‌های موجود با یک رویکرد نقادانه است و اهمیت و ضرورت پژوهش را از این حیث می‌توان بررسی نمود.

۱- منافع در رئالیسم نئوکلاسیک شولر

به طور کلی، بستر واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل مبتنی بر مفاهیم رویکرد دولت‌محور برای مطالعه منطق عقلانی انسان در تعقیب منافع ملی است (Simons, 2023). در کنار توجه به مفهوم منافع، بایستی به این موضوع نیز اشاره کرد که از نقطه نظر رئالیسم، آنا‌رشی؛ به معنای فقدان حاکمیت

جهانی، ویژگی اصلی سیستم بین‌المللی است (Taliaferro, 2000)، مسئله‌ای که البته مورد تأیید و تأکید رئالیست‌های نئوکلاسیک از جمله شولر نیز می‌باشد. در این بین اما، مفهوم منافع، دال مرکزی و مفهوم کانونی نظریه‌پردازان شولر است. شولر با افزودنی‌هایی که به هسته سخت رئالیسم داشته، از جمله روشن‌تر کردن مفهوم منافع و تقسیم‌بندی منافع گوناگون دولت‌ها و همچنین تأکید بر عوامل ادراکی و غیرمادی در فرآیند سیاست‌گذاری خارجی؛ درصدد رفع نواقص و کاستی‌های سایر نحله‌های رئالیستی بوده و در این مسیر همواره مدعی پایبندی به اصول و مبانی اساسی رئالیسم بوده است. شولر قدرت‌محوری محض نظریات رئالیستی را نقد کرده و صرف تقسیم‌بندی دولت‌ها به امپریالیست و یا حافظ وضع موجود را به دلیل در نظر نگرفتن تنوع منافع دولت‌ها به چالش می‌کشد. وی تأکید می‌کند که می‌توان از قدرت برای تهدید دیگران، حمله به آن‌ها، گرفتن امتیازات از آن‌ها و از انجام کارهایی که در غیر این صورت انجام می‌دادند استفاده کرد (مانند خط مشی مهار ایالات متحده) و برعکس، می‌توان از قدرت برای ایجاد امنیت بیشتر دیگران و توانمندسازی آن‌ها استفاده کرد یعنی برای رسیدن به اهدافی که در غیر این صورت نمی‌توانستند به آن دست یابند (Schweller, 2000: 177). «شولر در چارچوب رئالیسم نئوکلاسیک بر آن است که مناظره‌ی درون واقع‌گرایی در مورد اولویت قدرت در برابر امنیت و نیز امنیت‌جویی حداقلی در برابر قدرت‌طلبی حداکثری دولت‌ها (مناظره میان واقع‌گرایان تهاجمی و تدافعی) را حل کند، چرایی فقدان رفتار موازنه بخش و عدم شکل‌گیری موازنه‌ی قدرت/تهدید را در طول تاریخ توضیح دهد و عدم توجه کافی به تغییر نظام بین‌الملل در واقع‌گرایی را جبران و اتهام اهمیت ندادن واقع‌گرایی به نهادهای بین‌المللی را رد کند، آثار او با جذب عوامل داخلی در تحلیل، علاوه بر تبیین سیاست‌خارجی، ظهور دولت‌های تجدیدنظرطلب و شرایط پویایی، تغییر و تنوع در نظام بین‌الملل را در چارچوبی نظری حول محور مفهوم منافع و برآیند آن در سطح نظام یعنی موازنه‌ی منافع تبیین می‌کند» (مشیرزاده و عین‌اللهی معصوم، ۱۳۹۸: ۱۳۶).

در حقیقت، شولر با به چالش کشیدن نظریه‌های موازنه قدرت و موازنه تهدید و با برجسته‌سازی نقش منافع در استراتژی‌ها و اهداف دولت‌ها، درصدد ارائه یک رویکرد نوین برای فهم سیاست‌خارجی کشورها و سیاست بین‌الملل است. شولر درصدد است در چارچوب سنت واقع‌گرایی و به جای دوگانه‌سازی‌های رایج در واقع‌گرایی، شرایط تحقق هر یک از وضعیت‌های به ظاهر متناقضی را که واقع‌گرایان ساختاری بر آن تأکید دارند دریابد و نیز آنچه را که آن‌ها نمی‌توانند تبیین کنند، توضیح دهد؛ به عبارت

دیگر، او با اتکا به شواهد تاریخی می‌گوید سرشت دولت‌ها تهاجمی یا تدافعی صرف نیست؛ موازنه بخشی رفتار غالب نیست؛ موازنه بخشی لزوماً در برابر قدرت یا تهدید شکل نمی‌گیرد و منافع عامل محرک رفتار است؛ تغییر در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل ممکن است؛ همکاری و نهادهای بین‌المللی همیشه مهم یا بی‌اهمیت نیستند؛ سیاست خارجی دولت‌ها با هم تفاوت دارد و در کل اینکه ساختار تعیین کننده‌ی یگانگی رفتار واحدها نیست (مشیرزاده و عین‌الهی معصوم، ۱۳۹۸: ۱۳۹). در حقیقت شولر با اصالت دادن به مفهوم منافع، قدرت را به عنوان متغیر علی نهایی در تعیین سیاست خارجی دولت‌ها در نظر نمی‌گیرد و بر این اعتقاد است که در نهایت این منافع هستند که بیانگر چگونگی استفاده از قدرت و برای چه اهدافی می‌باشند. ممکن است یک دولت با قدرت بالا سیاستی شبیه به یک دولت با دولت به مراتب ضعیف‌تر از خود را اتخاذ کند، چرا که در نهایت این منافع است که عامل جهت‌گیری‌های سیاست خارجی است. به نظر شولر دولت‌ها در وهله نخست براساس جایگاه قدرتی که در نظام بین‌المللی دارند به دو دسته قدرت‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند (تا اینجا به واقع‌گرایی ساختاری والتز شباهت دارد)؛ اما این صرف جایگاه قدرت نیست که منافع آن‌ها را مشخص می‌کند بلکه باید دید آیا خواهان حفظ وضع موجودند یا تجدیدنظرطلبی را دنبال می‌کنند؛ یعنی برخلاف دیدگاه والتس و والت یا کلاً واقع‌گرایان تدافعی، آن‌ها لزوماً خواهان حفظ وضع موجود نیستند بلکه ممکن است تجدیدنظرطلب باشند اما در اینجا هم برخلاف جان مرشایمر دولت‌ها لزوماً این گونه نیستند که بخواهند وضع موجود را برهم بزنند (مشیرزاده و عین‌الهی معصوم، ۱۳۹۸: ۱۴۲ به نقل از Schweller, 1994: 100-103).

واقع‌گرایی نئوکلاسیک نگاه کلیت‌نگر نظریه‌های نظام‌مند را می‌شکند و در جست و جوی مکانیسم‌های داخلی واحدها و چرایی بروز برخی رفتارها و وقایع است و به همین دلیل موردی‌تر است و در این تبیین، اولاً تفاوت میان واحدها و ثانیاً تفاوت در تصمیم‌گیری یک واحد منفرد در دوره‌های مختلف زمانی و مکانی، صاحب اهمیت است (سلیمی و ابراهمی، ۱۳۹۳: ۱۷-۱۶). تلاش رنالیسم نئوکلاسیک برای فهم تفاوت‌های عملکردی واحدها با وجود فشارهای مشابه سیستم، این نظریه را وارد بازی سیاست داخلی و ساختار تصمیم‌گیری و سایر عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی می‌کند و سیاست خارجی را محصول تعامل فشارهای سیستمی خارجی و عوامل سطح واحد که خود را از مجرای منافع بروز می‌دهد در نظر می‌گیرد.

تالیافرو در رابطه با ارتباط نیروهای سیستمی و عوامل داخلی بیان

می‌دارد که: «ساختارها شکل می‌دهند و اعمال فشار می‌کنند اما رفتارها و پیامدها را تعیین نمی‌کنند و این نه فقط به دلیل تعامل علت‌های سطح واحد و ساختار، بلکه بدین خاطر است که ممکن است شکل‌بندی و اعمال فشار، با مقاومت موفقیت‌آمیز روبرو شوند. مسأله مطرح، برای تصمیم‌گیرندگان و متخصصان آن خواهد بود که قدرت نسبی فشارهای ساختاری بر هر دولت در طول زمان چقدر خواهد بود و لیستی از واکنش‌های ممکن دولت به این محرک‌های خارجی تهیه خواهند دید.» (Taliaferro, 2009: 9).

واقع‌گرایی نوکلاسیک، نواقعی‌گرایی را در تعریف مفاهیم و از جمله، مفهوم منفعت دچار ابهام می‌داند، در واقع‌گرایی نوکلاسیک، مفهوم «منفعت حقیقی» در طول دوران‌های مختلف تغییر کرده است و این چیزی است که هم در محوریت پیشینه‌سازی قدرت تهاجمی و هم در محوریت امنیت تدافعی، نادیده گرفته شده است؛ بدین ترتیب، بر مبنای واقع‌گرایی نوکلاسیک، همه دولت‌ها یک منفعت واحد را دنبال نمی‌کنند و امنیت، همه منافع نیست؛ به طوری که حرص و آز، هژمونی فرهنگی، دستیابی به فضای حیاتی، کسب وجهه مناسب در محیط خارجی و جزو منافع دولت‌ها به شمار می‌آیند، پس تأمین امنیت همه ماجرا نیست یا دست کم برای همه دولت‌ها صادق نیست و لازم است تا میان دو دسته از دولت‌ها تمایز صورت گیرد: دولت‌های طالب حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدیدنظرطلب، به گونه‌ای که ممکن است بتوان دولت‌های خواهان حفظ وضع موجود را هم چنان در جست و جوی امنیت دانست اما انقلابیون پیش از آن که به دنبال نگاه داشت امنیت خود باشند، در پی بازنگری در جایگاه نظام‌مند خود هستند و ممکن است بخواهند امنیت را با قدرت تاخت بزنند (سلیمی و ابراهیمی، ۱۳۹۳: ۲۷ به نقل از Schweller, 1996). در حقیقت، منافع در واقع‌گرایی نوکلاسیک متشکل از علایق و خواسته‌های گوناگون دولت‌هاست که مستقیماً تحت تأثیر عوامل داخلی بخصوص ادراکات تصمیم‌گیرندگان اصلی است.

شولر چهار عامل انسجام نخبگان، آسیب‌پذیری داخلی رژیم سیاسی، انسجام اجتماعی و اجماع نخبگان را در چگونگی واکنش دولت‌ها به تهدیدات محیط خارجی در رابطه با اتخاذ رویه‌ها و رویکردهای سیاست خارجی خود تأثیرگذار می‌داند (Schweller, 2004: 170-181). طرح عوامل داخلی اثرگذار بر سیاست خارجی که عمدتاً نیز نه مادی، بلکه معنایی هستند، رئالیسم نوکلاسیک را به طور کلی و ایده موازنه منافع را به طور ویژه، به رویکردهای معناگرا و سازه‌انگارانه نزدیک می‌کنند، با این حال باید گفت که «چشم‌گیرترین مساهمت شولر، طرح مجدد منافع و ابداع مفهوم موازنه‌ی منافع به جای موازنه‌ی قدرت یا تهدید است؛ هنگامی که نظریه‌ی موازنه‌ی منافع شولر را با دیدگاه‌های سه واقع‌گرایی مهم دیگر معاصر یعنی والتس،

والت و مرشایمر مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که نظریه‌ی موازنه‌ی منافع او دامنه‌ی تبیینی وسیع‌تری را می‌تواند شامل شود و این بیش از هر چیز مرهون وارد ساختن متغیرهای سطح واحد و به‌طور خاص منافع است به‌گونه‌ای که سه نظریه پرداز دیگر با تمرکز بر آنارشی، ماهیت دولت‌ها را از نظر هوادار وضع موجود یا توسعه طلب / تجدیدنظرطلب ثابت می‌گیرند، حال آنکه برای شولر ماهیت دولت‌ها ذاتاً و بر اساس سرشت خوش خیم یا بدخیم نظام امنیت جو یا قدرت طلب نیست، بلکه این منافع آن هاست که اگر با وضع موجود تأمین شود، آن‌ها را امنیت جو و طرفدار وضع موجود می‌کند و اگر نشود، آن‌ها را ناراضی خواهد کرد. البته عدم رضایت لزوماً به معنای کنش تجدیدنظرطلبانه نیست بلکه این شرایط است که آن را امکان‌پذیر می‌کند، هرچند با توجه به فرض مخاطره‌پذیری بالای کنش‌گران قوی تجدیدنظرطلب (گرگ‌ها) احتمال آن خیلی هم پایین نیست» (مشیرزاده و عین‌الهی معصوم، ۱۳۹۸: ۱۵۱).

در مجموع باید گفت که به نظر شولر، تهاجمی بودن یا تدافعی بودن، یک خصلت و ویژگی نظام داده به دولت‌ها نیست، بلکه سود و منافع آن‌هاست که یکی از دو الگوی رفتاری را در پی خواهد داشت و این که این منافع چگونه تولید شده و تغییر می‌یابند؛ در آرا شولر شرح داده نشده است و فقط به صورت‌های چندگانه مورد تقسیم‌بندی قرار گرفته است و مطابق تقسیم‌بندی‌های او از منافع؛ راهبردها و رویکردهای سیاست خارجی دسته‌بندی شده‌اند، به گونه‌ای که نظریه وی در عین اینکه از قدرت تبیینی بالاتری نسبت به سایر نحله‌های رئالیستی برخوردار است؛ در نهایت با گزاره‌نویسی‌های اضافی، خود را از خصلت صرفه‌جویانه و کلی‌گویی موثر مورد نیاز یک تئوری فراگیر، بی‌بهره ساخته است.

۲- منافع در سازه‌انگاری، مفهومی سیال و منتج از انگاره‌های هویت‌ساز

ظهور و گسترش سازه‌انگاری به عنوان یکی از چارچوب‌های مهم مفهومی و نظری در روابط بین‌الملل در دو دهه اخیر با افزایش علاقه به تحقیقات تجربی در این چارچوب همراه بوده است، پژوهش در چارچوب این رویکرد استلزامات خاصی دارد که در بسیاری از تحقیقات و پژوهش‌های جاری، به ویژه در پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشجویی، کمتر رعایت می‌شود و در عین حال بسیاری از دانش پژوهان جوان روابط بین‌الملل که علاقه نظری به این تئوری دارند درصدد استفاده کاربستی هرچه بیشتر از این تئوری در رابطه با مسائل گوناگون بوده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۱: ۱). سازه‌انگاری به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌های مطرح در روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر، بیش از

آنکه (یا در کنار آنکه) به عنوان یک نظریه محتوایی در مورد روابط و نظام بین الملل مطرح است، نوعی فرانظریه است که تمرکز آن بر بحث‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی می‌باشد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۱۳).

پیشروان این نظریه به لحاظ مباحث فرانظری در میانه‌ی طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یکسو و پسا ساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی در میانه‌ی دو جریان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۱۵). از نظر سازه‌انگاران، واقعیت امری در حال شکل‌گیری است و حالت «تاریخی» و پیوسته در حال تغییر دارد و نباید آن را مطلق در نظر گرفت، سازه‌انگاران در نگاهشان به انسان، او را موجودی اجتماعی می‌بینند و برای وجه پدیدارشناسی انسان اهمیت قائل‌اند؛ سازه‌انگاران معتقدند که پدیده‌ها ساخته می‌شوند، پس فرهنگ در اینجا بسیار مهم‌تر از طبیعت است (علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۹-۱۸۷).

سازه‌انگاری با ارتقاء سطح بحث از معرفت‌شناسی (جریان غالب در مدرنیته) بحث را به هستی‌شناسی کشانده و تلقی ذات‌گرایانه از موجودیت جهان، معرفت، انسان، اخلاق، قواعد و حقیقت را به مسئله‌ای برای اندیشیدن بدل می‌کند و مایل است جهان و موجودیت‌های آن را در حال شدن ببیند تا بودن (متقی و کاظمی، ۱۳۸۶: ۲۱۱). از منظر رویکرد سازه‌انگاری، نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌المللی تقلیل داد، زیرا تعاملات دولت‌ها صرفاً بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته، بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها تشکیل می‌یابند و یا باعث تشکل هویت‌ها می‌شوند (قوام، ۱۳۹۳: ۲۲۴).

هستی‌شناسی سازه‌انگاری در قامت دفاع از ذهنیت‌گرایی ظاهر می‌شود و از آنجایی که به تصورات و باورهای بینذهنی و ادراکات مشترک و متقابل اعتقاد دارد، زیربنای فرهنگی را ساختاری متشکل از معانی در نظر دارد و برخلاف نظریه‌های خردگرا بر رجحان ابعاد غیرمادی و معنایی حیات اجتماعی بر ابعاد مادی تأکید دارد. به نظر سازه‌انگاران هویت یک امر اجتماعی است، به این مفهوم که در تعاملات میان کنشگران ساخته می‌شود، بنابراین هویت یک مفهوم ایستا تلقی نمی‌شود؛ برای همین است که در نگاه آن‌ها، برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر می‌باشد و به تبع شکل‌گیری یک هویت جدید، منافع جدید هم برای یک دولت مطرح می‌شود (Ritberger, 2002: 124).

از منظر سازه‌انگاری دو اصل بنیادین زیر را باید تحلیل اجتماعی در نظر گرفت:

(۱) این انگاره‌های مشترک هستند و نه نیروهای مادی که به ساختارهای اجتماع انسانی تعیین می‌بخشند،

(۲) هویت‌ها و منافع کنشگران هدفمند را این انگاره‌های مشترک می‌سازند و این‌ها اموری طبیعی و از پیش داده شده نیستند (ونت، ۱۳۹۸: ۱).

از نقطه نظر سازه‌انگاران، در اثر تعاملات میان کنشگران یک فرهنگ رفتاری و مشترک میان آن‌ها شکل می‌گیرد که انگاره‌های مشخصی را درون خود به همراه دارد و به عنوان یک منبع هویت‌بخش عمل می‌کند و این هویت نیز در نهایت باعث شکل‌گیری منافع برای بازیگران شده که بر مبنای آن‌ها افعال خود را هم از نوع کنشی و هم واکنشی، پیگیری کنند.

سازه‌انگاری در سه بعد مهم در برابر تئوری‌های خردگرا و به‌طور کلی خردگرایی قرار می‌گیرد:

۱- خردگرایان فرض می‌کنند که کنشگران واحدهای خودمحور ذره‌ای هستند ولی سازه‌انگاران آن‌ها را عمیقاً اجتماعی تلقی می‌کنند، به این معنا که هنجارها، ارزش‌ها و انگاره‌های نهادینه محیط اجتماعی‌ای که در آن عمل می‌کنند؛ به آن‌ها قوام می‌بخشد،

۲- سازه‌انگاران به جای آنکه تعیین برون‌زا برای منافع کنشگران قائل باشند، یعنی شکل‌گیری منافع را مقدم بر تعامل اجتماعی بدانند، منافع را به نسبت این تعاملات درون‌زا می‌بینند،

۳- در حالی که خردگرایان جامعه را قلمرویی راهبردی تلقی می‌کنند، یعنی محلی که کنشگران در آن به شکل عقلانی به دنبال منافع خود هستند؛ سازه‌انگاران آن را قلمرویی تکوینی می‌دانند یعنی عرصه‌ای که کنشگران را به عنوان کارگزاران اجتماعی سیاسی دانا بوجود می‌آورد، یعنی قلمرویی که آن‌ها را به آنچه که هستند تبدیل می‌کند (برچیل و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۸۸).

در واقع بر اساس نظر سازه‌انگاران؛ ساختار نظام بین‌الملل و رفتار سیاست‌ خارجی کشورها نه امری از پیش داده شده که امری برآمده از تعامل دائمی ساختارها و بازیگرانی است که بر اساس معانی ذهنی خود دست به کنش می‌زنند و در نهایت در یک ذهنیت مشترک، واقعیت را بر

در حقیقت، سازه‌انگاران با هستی‌شناسی معناگرایانه خود، تکلیف خود را تا حد زیادی در رابطه با نوع جهان‌بینی خود و نوع نگرششان نسبت به سیاست بین‌الملل و سیاست‌خارجی مشخص می‌کنند. اعتقاد به جهان برساخته و اعتقاد به نگرش تکوینی نسبت به جامعه بین‌المللی، یک نوع دفاع تمام‌قد از ذهن‌گرایی است. همچنین تأکید بر مفهوم هویت در آرای سازه‌انگاران، به عنوان عامل مولد منافع و موجد کنش و همچنین، اعتقاد به برساختگی هویت و شکل‌گیری آن در فضای بین‌الذهانی منتج از تعاملات متقابل، کاملاً در تضاد با ذات‌گرایی و درصدد نفی آن می‌باشد. در سازه‌انگاری، روبنای جهان مادی و عینی، زیر بنای معنوی و مفهومی آن است و فرآیند معناسازی و معنابخشی به پدیده‌ها به عنوان اساس تحلیل کنش اجتماعی بازیگران مورد تأکید است و از همین رو منافع، به خودی خود و بدون واکاوی فرآیند شکل‌گیری آن به عنوان یک معلول تعاملات معنادار انسانی؛ قابلیت به کارگیری تبیینی در عرصه سیاست‌خارجی را نخواهد داشت. در ادامه از نقطه نظر سازه‌انگاران و با تأکید بر ذهن‌گرایی کانستراکتیویستی که مفهوم فرآیند را برای تحلیل مواردی از جمله برساختگی منافع و تغییر آن‌ها برجسته می‌کند؛ به نقد مفهوم منافع و کاربرد آن در رئالیسم نوکلاسیک، خواهیم پرداخت.

۳- نقد مفهوم منافع در رئالیسم نوکلاسیک با مبانی سازه‌انگاری

از نقطه نظر سازه‌انگاران، مهم‌ترین جنبه‌ای که می‌توان مفهوم منافع مطروحه در رئالیسم نوکلاسیک را به چالش کشید؛ بُعد هستی‌شناسانه آن است. رئالیسم نوکلاسیک به عنوان یک نظریه عینیت‌گرای سیاست‌خارجی، در تلاش است تا جهان عینی خارج از ذهن را تبیین و تشریح کند و بدین منظور با ارائه فرضیاتی مشخص که عمدتاً ساختارگرایانه است (مانند تقسیم‌بندی دولت‌ها از نظر توزیع قدرت) و همچنین خصائص درونی دولت‌ها که در نهایت ترکیب این دو از مجرای منافع دولت‌ها در قالب سیاست‌خارجی متجلی می‌شود؛ به توضیح سیاست‌خارجی واحدها بپردازد. با یک نگاه معناجویانه به آن چه که شولر در رابطه با منافع و موازنه منافع گفته‌است متوجه می‌شویم که رئالیسم نوکلاسیک در دوراهی میان وفاداری به مادی‌گرایی رئالیستی و عملیاتی‌سازی تئوری با نوعی تمسک به ذهن‌گرایی؛ دچار تناقض می‌شود. با یک نگاه عملیاتی به رئالیسم نوکلاسیک، متوجه می‌شویم که این تئوری در نهایت و عملاً یک نظریه‌ی ذهن‌گراست. شولر در رئالیسم نوکلاسیک برای آن‌که همچنان خود را مقید به رئالیسم نشان دهد؛

نظریه خود را با سطح ساختار و توزیع توانمندی‌های والتزی در سطح نظام بین‌الملل بنیان می‌نهد، اما همین که به شرح و بسط و تحلیل نظریه خود می‌رسد؛ توزیع توانمندی‌های مادی را در نهایت با عناصر ذهنی و روانی از جمله برداشت‌های کارگزاران و سیاست‌مداران و همچنین طرح مفهوم موازنه منافع که یک مقوله کاملاً ذهنی است، عملیاتی می‌کند. مفهوم موازنه منافع شولر به‌خوبی بیان‌کننده نواقص هستی‌شناسانه این تئوری است. اگر قرار است منافع (به‌عنوان یک امر ذهنی)، بیان‌کننده چگونگی و چیستی سیاست‌ خارجی یک کشور باشد، پس چرا در رابطه با چگونگی برساختگی منافع که شولر آن را تغییر پذیر و سیال در نظر می‌گیرد، در رئالیسم نوکلاسیک صحبت مفیدی به میان آورده نشده است؟ اگر بناست که رئالیسم نوکلاسیک، عوامل داخلی را در تئوری خود به‌کار بگیرد تا قدرت تبیین‌کنندگی و پیش‌بینی‌پذیری آن را بالا ببرد؛ آیا نباید بر برساخته‌بودن کنشگران از جمله انسان‌ها و دولت‌ها و سایر نهادها مهر تأیید بکوبد؟ مسلماً اگر چنین کاری بکند نام آن دیگر نه رئالیسم نوکلاسیک، بلکه یک نحله از سازه‌انگاری خواهد بود. اگر هم چنین کاری نکند و سعی داشته باشد تا با استفاده از مدل‌های معنایی مانند گرگ و شیر و بره و شغال و همچنین تأکید بر تأثیر ادراکات و برداشت‌ها به ارائه یک نظریه سیاست‌ خارجی بپردازد؛ ناچار است که انتقادات ما را خصوصاً از منظر تناقضات هستی‌شناسانه پذیرا بوده و آن‌ها را مد نظر قرار دهد. تصور کنید که پذیرای قدرت علی منافع در سیاست‌ خارجی از منظر رئالیسم نوکلاسیک باشیم و تقسیم‌بندی‌های شولر در مورد منافع متفاوت و گوناگون دولت‌ها را درست بدانیم؛ آن‌گاه این سوال مطرح می‌شود که به عنوان مثال یک دولت که به دنبال پرستش بین‌المللی است و در این مسیر انواع مخاطرات را به جان خریده (فرض کنید کره شمالی)؛ آیا در خلاء این منافع را برای خود برگزیده یا اینکه در خلال تعاملات پیشین و به‌واسطه انگاره‌هایی که برای او به عنوان یک عامل هویت‌بخش در آمده‌اند؟ آیا توزیع منافع (و متعاقب آن موازنه منافع) در پشت پرده و زیر بنای خود؛ آن‌طور که در سازه‌انگاری مطرح است؛ از توزیع انگاره‌ها در یک فضای اجتماعی متعامل منتج نمی‌شود؟ آن چیست که غرب را متحد کره جنوبی ساخته و در عین حال دشمن کره شمالی؟ پاسخ منافع است؛ این منافع است که جهت‌نهایی سیاست‌ خارجی را مشخص می‌کند و در این مورد رئالیسم نوکلاسیک و سازه‌انگاری هم رأی‌اند، اما این منافع چگونه به‌وجود آمده و ساخته شده که غرب را برای یکی دوست و متحد ساخته و برای دیگری دشمن خونین؟ مسلماً این منافع در خلاء شکل نگرفته و متأثر از تعاملات پیشینی واحدهاست و ممکن بود که به عنوان مثال اگر کمونیسم در کره جنوبی ریشه می‌دواند و کره شمالی به غرب نزدیک

دهد؛ نظریه خود را با سطح ساختار و توزیع توانمندی‌های والتزی در سطح نظام بین‌الملل بنیان می‌نهد، اما همین که به شرح و بسط و تحلیل نظریه خود می‌رسد؛ توزیع توانمندی‌های مادی را در نهایت با عناصر ذهنی و روانی از جمله برداشت‌های کارگزاران و سیاست‌مداران و همچنین طرح مفهوم موازنه منافع که یک مقوله کاملاً ذهنی است، عملیاتی می‌کند. مفهوم موازنه منافع شولر به‌خوبی بیان‌کننده نواقص هستی‌شناسانه این تئوری است. اگر قرار است منافع (به‌عنوان یک امر ذهنی)، بیان‌کننده چگونگی و چیستی سیاست‌خارجی یک کشور باشد، پس چرا در رابطه با چگونگی برساختگی منافع که شولر آن را تغییر پذیر و سیال در نظر می‌گیرد، در رئالیسم نوکلاسیک صحبت مفیدی به میان آورده نشده است؟ اگر بناست که رئالیسم نوکلاسیک، عوامل داخلی را در تئوری خود به‌کار بگیرد تا قدرت تبیین‌کنندگی و پیش‌بینی‌پذیری آن را بالا ببرد؛ آیا نباید بر برساخته‌بودن کنشگران از جمله انسان‌ها و دولت‌ها و سایر نهادها مهر تأیید بکوبد؟ مسلماً اگر چنین کاری بکند نام آن دیگر نه رئالیسم نوکلاسیک، بلکه یک نحله از سازه‌انگاری خواهد بود. اگر هم چنین کاری نکنند و سعی داشته باشد تا با استفاده از مدل‌های معنایی مانند گرگ و شیر و بره و شغال و همچنین تأکید بر تأثیر ادراکات و برداشت‌ها به ارائه یک نظریه سیاست‌خارجی بپردازد؛ ناچار است که انتقادات ما را خصوصاً از منظر تناقضات هستی‌شناسانه پذیرا بوده و آن‌ها را مد نظر قرار دهد. تصور کنید که پذیرای قدرت علی منافع در سیاست‌خارجی از منظر رئالیسم نوکلاسیک باشیم و تقسیم‌بندی‌های شولر در مورد منافع متفاوت و گوناگون دولت‌ها را درست بدانیم؛ آن‌گاه این سوال مطرح می‌شود که به عنوان مثال یک دولت که به دنبال پرستیش بین‌المللی است و در این مسیر انواع مخاطرات را به جان خریده (فرض کنید کره شمالی)؛ آیا در خلاء این منافع را برای خود برگزیده یا اینکه در خلال تعاملات پیشین و به‌واسطه انگاره‌هایی که برای او به عنوان یک عامل هویت‌بخش در آمده‌اند؟ آیا توزیع منافع (و متعاقب آن موازنه منافع) در پشت پرده و زیر بنای خود؛ آن‌طور که در سازه‌انگاری مطرح است؛ از توزیع انگاره‌ها در یک فضای اجتماعی متعامل منتج نمی‌شود؟ آن چیست که غرب را متحد کره جنوبی ساخته و در عین حال دشمن کره شمالی؟ پاسخ منافع است؛ این منافع است که جهت‌نهایی سیاست‌خارجی را مشخص می‌کند و در این مورد رئالیسم نوکلاسیک و سازه‌انگاری هم رأی‌اند، اما این منافع چگونه به‌وجود آمده و ساخته شده که غرب را برای یکی دوست و متحد ساخته و برای دیگری دشمن خونین؟ مسلماً این منافع در خلاء شکل نگرفته و متأثر از تعاملات پیشینی واحدهاست و ممکن بود که به عنوان مثال اگر کمونیسم در کره جنوبی ریشه می‌دواند و کره شمالی به غرب نزدیک

می‌شد؛ اکنون جای این دو کشور تغییر می‌کرد. روسیه در فوریه ۲۰۲۲ به اوکراین حمله نمود، در این راستا از نقطه نظر تدافعی می‌توان روسیه را یک امنیت‌جوی حداقلی که در اثر برداشت تهدیدآمیز از اقدامات غرب و ناتو اقدام به حمله پیش‌دستانه نموده در نظر گرفت و از منظر رئالیسم تهاجمی نیز او را یک هژمون‌طلب که به دنبال به حداکثر رساندن سیطره خویش است برشمرد؛ تحلیل‌هایی که بیش از آنکه جنبه عینی و علمی داشته باشند، تحت تأثیر تعصبات سیاسی‌اند؛ در این‌گونه موارد، مسلماً طرح مفهوم منافع و موازنه منافع؛ راه‌گشا بوده و رئالیسم‌نوکلاسیک حرف‌های زیادی خصوصاً در رابطه با ناکامی‌ها و موفقیت‌های سیاست‌های خارجی اتخاذ شده خواهد داشت اما قادر به توضیح فضای بین‌الذنه‌ای که در طول زمان منجر به شکل‌گیری این انگاره شد که در نهایت حمله به اوکراین برای روسیه به‌عنوان یک منفعت به حساب‌آید نخواهد بود، بنابراین به هیچ روی نمی‌توان در تحلیل غایبی به منافع خصلت‌تیبینی بخشید مگر آن که در مورد چیستی منافع و چگونگی تغییر و تولید آن اظهار نظر نمود. می‌توان این‌گونه استدلال نمود که تطبیق روش‌های عموماً ضمنی رئالیسم‌نوکلاسیک با هستی‌شناسی‌ها و روش‌شناسی‌های صریح برساخت‌گرا به رئالیست‌های نوکلاسیک این امکان را می‌دهد که دامنه مواردی را که می‌تواند به طور مفید مورد بحث قرار دهند، گسترش دهند، به مسائل پایه‌ای قدرت در ایجاد سیاست‌خارجی بهتر رسیدگی کنند و به طور مؤثر با ساختارهای اعتقادی برخورد کنند (Meibauer, 2020: 20).

۴- قیاس هستی‌شناسانه رئالیسم‌نوکلاسیک و سازه‌انگاری

مطابق موارد مطرح شده باید گفت که علی‌رغم اینکه منافع از یک موقعیت کانونی در نظرات شولر برخوردار است اما در خصوص چیستی این منافع و چگونگی شکل‌گیری و تغییرات آن، صحبت درخور توجهی وجود نداشته و در حوزه عملیاتی نیز که موازنه منافع در برابر موازنه تهدید و موازنه قدرت مطرح می‌شود؛ عملاً خود مفهوم منافع از نظر هستی‌شناسانه و ماهیتی؛ دچار ضعف معنایی می‌شود. در رابطه با قیاس هستی‌شناسانه دو تئوری سازه‌انگاری و رئالیسم نوکلاسیک با تأکید بر مفهوم منافع باید به مواردی از جمله موارد زیر اشاره نمود:

۱- سازه‌انگاری به صورت کلی در نفی ذات‌انگاری است اما رئالیسم‌نوکلاسیک در نهایت امر ذات‌انگار است.

۲- سازه‌انگاری عینیت‌گرا نیست و آن را به شدت نقد می‌کند در صورتی که

رئالیسم نئوکلاسیک علی‌رغم تمامی توجهاتی که بر ابعاد معنایی و ادراکی دارد؛ در نهایت امر؛ عینیت‌گراست.

۳- سازه‌انگاری از ایدئالیسم دفاع می‌کند و رئالیسم نئوکلاسیک در دوگانه‌ی میان ایدئالیسم و ماتریالیسم؛ دچار تناقض شده و با گزاره‌سازی‌های متعدد عملاً در یک موضع نامشخص قرار می‌گیرد. نمود واضح این امر در دو گزاره‌ی متناقض هستی‌شناسانه شولر مشهود است که در یک جا تقسیم‌بندی کشورها را بر مبنای قدرت آن‌ها در ماتریس قدرت بین‌المللی در نظر می‌گیرد (تأکید بر مادی‌گرایی) و در جای دیگر یکی از متغیرهای علی سیاست‌ خارجی را ادراکات سیاست‌مداران (بعد معنایی) از تغییرات قدرت ملی در نظام بین‌الملل در نظر می‌گیرد.

۴- رئالیسم به خودی خود خصوصاً در آرای متفکرانی چون والتز، یک غنای هستی‌شناسانه دارد؛ اما شولر با مفهوم کمربند حمایتی که برای تقویت نظریات رئالیستی در نظر می‌گیرد و به صورت انتخابی عوامل غیر معنایی و ادراکی را پررنگ می‌کند، باعث کاهش کیفیت هستی‌شناسانه تئوری واقع‌گرایی خود می‌شود. این در حالی است که در آرای سازه‌انگاران چون ونت و اونف و کاتزنشتاین و ...؛ علی‌رغم سطوح تحلیلی متفاوتی که هر یک از آن‌ها در نظر می‌گیرند، موضع هستی‌شناسانه مشخصی وجود دارد.

۵- از منظر یگانه‌انگاری و دوگانه‌انگاری نیز در حوزه‌ی ذهن و بدن یعنی دوگانه‌انگاری دکارتی که قائل به وجود دو جوهر مستقل ذهن و بدن است و یا سایر دوگانه‌انگاری‌ها مانند دوگانه‌انگاری وصفی که قائل به وجود یک جوهر با ویژگی‌های متفاوت ذهنی و فیزیکی است، به نظر می‌رسد که سازه‌انگاران از این منظر و در چارچوب هستی‌شناسانه، موضعی بینابین دوگانه‌گرایی وصفی و یگانه‌انگاری اسپینوزایی دارند. در مقابل آنچه از آرا متفکران رئالیسم نئوکلاسیک مانند شولر استنباط می‌شود این است که افکار آن‌ها در تئوری و پیشا‌کاربست، به دوگانه‌انگاری دکارتی نزدیک اما در هنگام کاربری‌سازی در تحلیل سیاست‌ خارجی و نظام بین‌الملل و متعاقب آن، درگیر ساختن عوامل ادراکی در تحلیل، به دوگانه‌انگاری وصفی نزدیک می‌شوند.

۶- ساخته شدن واقعیت یعنی معنادار شدن آن؛ سازه‌انگاری درباره‌ی شیوه‌های این معنادار شدن و تولید واقعیت و بازتولید آن در قالب‌های مختلف روانشناختی، اجتماعی و فرهنگی تحقیق می‌کند (معینی علم‌داری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۸۹)، در رئالیسم نئوکلاسیک اما از این منظر یک تناقض وجود دارد؛ از یک سو سیاست‌ خارجی تحت تأثیر عوامل ادراکی خصوصاً فضای فکری

نخبگان حاکم می‌باشد و از سوی دیگر؛ همین سیاست خارجی شکل دهنده نظام بین‌الملل و موجد تغییرات در آن است، درحالی که در نهایت امر نقطه شروع نظریه‌پردازی شولر، نظام بین‌الملل و توزیع سیستمیک توانایی‌ها با رویکردی و التزنی است.

۷- رئالیسم نئوکلاسیک شولر، مفهوم منافع را به کانون نظریه‌پردازی خود می‌آورد (منفعت که یک مفهوم سیال و تغییرپذیر است)، در حالی که نظریات خردگرا از غنای کافی و ابزار لازم برای تحلیل چگونگی شکل‌گیری درون‌زای ترجیحات و تمایلات نیستند و از این رو در مورد چیستی منافع و چگونگی تغییرات آن؛ پاسخ قانع‌کننده‌ای ارائه نمی‌دهند در حالی که در سازه‌انگاری چنین نیست.

۸- در سازه‌انگاری توزیع علایق نقش ساختارهای معرفتی را دارند که زمینه و بستر ساختارهای مادی را فراهم می‌کنند؛ از نظر ونت این علایق صرفاً برابری سیستم نیستند، بلکه باورهای اجتماعی شده‌ای هستند که ضمن تأثیرگذاری در تعیین اهداف قابل پیگیری، فرایند شکل‌گیری منافع واقعی دولت‌ها را نیز رقم می‌زنند، بنابراین گرچه دولت‌ها به منزله موجوداتی خودسازمان‌بخش نیازهای معینی نظیر بقا، احترام به نفس، و خودمختاری دارند، اما این برابری رویه‌ها و کردارهای اجتماعی است که چگونگی تبلور این نیازها را برای هر بازیگر تعیین می‌کند (دانش‌نیا، ۱۳۹۴: ۷۰). این در حالی است که در رئالیسم نئوکلاسیک ضمن تأکید بر تنوع منافع در نظام توزیع منافع، توجهی به زمینه‌های هنجاری و اجتماعی شکل‌گیری ترجیحات بازیگران نمی‌شود.

۹- از منظر جبرگرایی و اختیارگرایی باید گفت که قیاس این دو تئوری در صورت شکافتن بحث دترمینیسم و شرح شاخه‌های آن، مقدراری پیچیده می‌شود. اما در حالت کلی باید گفت که رئالیسم نئوکلاسیک با تقسیم‌بندی ۴ گانه دولت‌ها به شیر و گرگ و شغال و بره و تعریف و تشریح استراتژی‌هایی که نخبگان حاکم آن‌ها برای نیل به اهداف در پیش می‌گیرند، به نوعی دترمینیسم را البته از نوع سازگاران (جبرگرایی نرم) نزدیک می‌شود که وجود اراده آزاد را نافی جبرگرایی نمی‌دانند اما وجود قوانین علی را به عنوان مبنای تحلیلی خود و وجود اراده و اختیار را به عنوان عنصر واسطه در نظر دارند. در سازه‌انگاری اما نکته حائز ذکر این است که سازه‌انگاری با اعتقاد به معنا دار بودن اعمال و رفتار انسانی و قائل شدن زیربنای فرهنگی و معنایی برای روبنای اجتماعی و تأکید بر شناخت متقابل و انگاره‌های فرهنگی مشترک و همچنین تأکید بر امکان تغییرات در فرهنگ‌ها و ساختارهای مادی بر مبنای برداشت‌های کنشگران؛ از اختیارگرایی در برابر جبرگرایی دفاع کرده

بر مبنای برداشت‌های کنشگران؛ از اختیارگرایی در برابر جبرگرایی دفاع کرده و تأثیرات تکوینی را به جای رویکردهای علی مد نظر قرار می‌دهد.

۱۰- سازه‌نگاری به‌عنوان یک نظریه در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل، با باور به تکوین متقابل ساختار و کارگزار، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری می‌برد و این نکته را بیان می‌کند که ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران بر اساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنهاست، دست به کنش می‌زنند و به نحو متقابل نیز، ساختار به شیوه‌های گوناگون بر هویت‌ها و منافع آنها تأثیر گذاشته و باعث شکل‌گیری آن می‌شود (مجتهدی زنجیرآباد و عیوضی، ۱۳۹۷: ۱۹۲). در مقابل اما رئالیسم نوکلاسیک در فرضیه و تحلیل دچار تناقض می‌شود؛ از یک‌سو نظریه خود را با فرضیه جایگاه دولت‌ها از نظر قدرت آنها شروع کرده و نوعی نگاه ثابت‌پندارانه به نظام بین‌الملل دارد (مانند والتز) و از سوی دیگر در تحلیل نهایی خود؛ همین نظام بین‌الملل را محصول تعاملات برآمده از منافع دولت‌ها در نظر می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

مجموعه تلاش‌های تئوریک صورت گرفته در نظریات خردگرایانه روابط بین‌الملل از منظر اینکه عمده توجه خود را به یکی از سطوح سطح واحد و یا سیستمی اختصاص داده‌اند، از نظر تبیینی همواره با نواقصی همراه بوده‌اند. شولر با توجه همزمان به دو سطح خارجی و داخلی و همچنین با طرح ایده موازنه منافع در پی این بوده که نواقص تبیینی و ذاتی مفاهیمی از قبیل موازنه قدرت و موازنه تهدید را رفع نموده و دامنه کاربستی هسته‌ی رئالیستی نظریه خود را افزایش دهد. در این راستا وی با تأکید بر اینکه با در نظر گرفتن تأثیرات علی عوامل داخلی در سطح دولت و جامعه در هر دو بعد مادی و ذهنی، در عین حفظ تعهدات رئالیستی، می‌توان یک نظریه کاربردی‌تر را ارائه نمود، به شرح مفاهیم موجود در این چارچوب پرداخته که مهم‌ترین مفهوم آن نیز، ایده موازنه منافع بوده است. موازنه منافع را می‌توان از دو بعد سیستمی و سطح واحد تحلیل نمود، از منظر سیستمی (نظام بین‌الملل)، موازنه منافع به این معنی است که سیاست بین‌الملل لزوماً متشکل از واحدهای دارای کارکرد خاص با جهت‌گیری‌های آشکار و منطبق رفتاری مشخص نیست، بلکه نظام بین‌الملل متشکل از دولت‌های کوچک و بزرگی است که هر یک مطابق منافع خاص خود اقدام به تولید داده‌هایی تحت عنوان

سیاست‌خارجی در محیط بین‌المللی می‌کنند. این به این معنی است که از نقطه نظر سیستمی؛ رئالیسم نوکلاسیک، نظام بین‌الملل را به‌عنوان یک ساختار متشکل از توزیع منافع در کنار توزیع توانمندی‌های مادی در نظر می‌گیرد. از منظر سطح واحد؛ منافع در رئالیسم نوکلاسیک به‌عنوان یک عامل نهایی سازنده سیاست خارجی، تحت تأثیر عوامل داخلی از جمله ادراکات حاکم بر فضای تصمیم‌گیری نخبگان، ارتباط دولت با جامعه، انسجام داخلی در دو سطح نخبگان و توده مردم و عواملی از این دست؛ موجب اتخاذ راهبردها و جهت‌گیری‌های سیاست‌خارجی دولت‌ها می‌شود که موفقیت یا عدم موفقیت در سیاست‌های خارجی منتج از این منافع؛ به‌صورت مستقیم تحت تأثیر عوامل مذکور داخلی و همچنین فشارهای سیستمیک خارجی قرار می‌گیرد و در واقع بیشتر در مورد موفقیت یا عدم موفقیت سیاست‌خارجی دولت‌ها در پیگیری منافع خود صحبت می‌کند و در عمل، منافع را بر ساخته در نظر می‌گیرد اما به دلیل تعهد به مادی‌گرایی رئالیستی، این موضوع را علنی مطرح نمی‌کند و به همین دلیل دچار بلا تکلیفی هستی‌شناسانه و تناقض فلسفی می‌شود. سازه‌انگاری با طرح این ایده که ساختار هر نظام متعامل اجتماعی از جمله نظام بین‌الملل، متشکل از سه عنصر توزیع‌انگاره‌ها، توزیع منافع و شرایط مادی است؛ از نقطه نظر سیستمی، بسیار جامع‌تر قادر به توضیح سیاست بین‌الملل در قیاس با رئالیسم نوکلاسیک است، چرا که همانگونه که گفته شد، رئالیسم نوکلاسیک نظام بین‌المللی را فقط به‌عنوان یک ساختار متشکل از توزیع منافع واحدهای دولتی در نظر می‌گیرد و به‌از این رو در تبیین تغییرات، برآیندها و توضیح چرایی‌ها در سیاست بین‌الملل و سیاست‌خارجی؛ ناتوان است. در واقع هر دو نظریه به توزیع علایق و منافع توجه دارند اما در سازه‌انگاری در مورد چگونگی شکل‌گیری توزیع منافع و تغییرات در نظام توزیع ترجیحات صحبت می‌شود، در صورتی که در رئالیسم نوکلاسیک توزیع منافع به صورت گزینشی و به صورت گزاره‌ای در بعد کاربستی مورد توجه قرار می‌گیرد. از نقطه نظر داخلی نیز با وجود اینکه شولر، منافع را تحت تأثیر عواملی از جمله ادراکات نخبگان و رابطه دولت با جامعه عملیاتی می‌کند اما هیچ تلاش تأثیرگذاری جهت چگونگی تولید و تغییر منافع، مانند آن‌چه که در سازه‌انگاری وجود دارد، انجام نداده است. در مجموع باید گفت که از نقطه نظر سازه‌انگاری، مفهوم موازنه منافع شولر، یک تلاش عقیم جهت بهره‌برداری گزینشی از جایگاه کانستراتیویستی منافع است، به‌گونه‌ای که با مصادره به مطلوب آن به نفع مادی‌گرایی خردگرایانه؛ باعث غنای نظریات رئالیستی بشود؛ تلاشی که خصوصاً از منظر فلسفی و هستی‌شناسانه کم‌مایه و ناپخته، اما از نظر کاربردی مفید است و می‌توان با گزینش یک رویکرد ترکیبی از دو تئوری فوق؛ به تولید یک

فوق؛ به تولید یک نظریه جامع روابط بین‌الملل در حوزه سیاست خارجی مبادرت نمود. در چنین نظریه نوینی هم به چگونگی برسازی منافع و نحوه تغییرات آن با تأکید بر بستریهای معنایی و هنجاری موجد آنها توجه خواهد شد و هم به جایگاه کشورها در ماتریس بین‌المللی قدرت؛ هم به انسجام و اجماع نخبگان و رابطه آنها با جامعه پرداخته خواهد شد و هم به چیستی معنای افعال سیاست خارجی دولت‌ها؛ این نظریه جدید چشم‌انداز تحلیلی جامعی را در رشته روابط بین‌الملل به ارمغان خواهد آورد.

برچیل و همکاران(۱۳۹۳). نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی. تهران: نشر میزان.

جوادی ارجمند، محمدجعفر. (۱۳۹۲). رابطه هویت و منافع در سیاست خارجی جمهوری اسلامی با تکیه بر رویکرد سازه‌انگاری. تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، ۱۵(۱)، ۷۱-۴۷. SID. <https://sid.ir/paper/173084/fa>

دانش نیا، فرهاد. (۱۳۹۴). سازه‌انگاری الکساندر ونت: امتناع از گذار از بن بست‌های تئوریک روابط بین‌الملل و دست‌یابی به راهی میانه. جستارهای سیاسی معاصر، ۶(۲)، ۶۳-۸۴. SID. <https://sid.ir/paper/511568/fa>

سلیمی، حسین و ابراهیمی، مناره(۱۳۹۳). مبانی نظری، فرانظری و نقد نظریه رئالیسم‌نئوکلاسیک. فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، ۱(۱۷)، ۱۳-۴۲.

متقی، ابراهیم و کاظمی، حجت(۱۳۸۶)، سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست، ۳۷(۴)، ۲۳۷-۲۰۹.

مجتهدی زنجیرآباد، ابوالقاسم و عیوضی، محمدرحیم. (۱۳۹۷). بررسی نظریه سازه‌انگاری در حوزه مطالعاتی روابط بین‌الملل و لزوم به‌کارگیری آن در راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران. فصلنامه علمی راهبرد، ۲۷(۴)، ۲۰۵-۱۷۷.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). سازه‌انگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل. سیاست-مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۶۵(۱۱۳-۱۴۳). SID. <https://sid.ir/paper/110125/fa>

مشیرزاده، حمیرا و عین‌الهی معصوم، بهرام(۱۳۹۸). رندال شوئلر و چالش‌های واقع‌گرایی، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی(۳)، ۱۰، ۱۵۵-۱۳۶.

مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۱). نظریه سازه‌انگاری متعارف و پژوهش در روابط بین‌الملل و استلزامات پژوهشی. پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی)، جدید(۱۲)، ۲۰-۱. SID. <https://sid.ir/paper/136149/fa>

مشیرزاده، حمیرا. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴.

مطهری، مرتضی، فقه و حقوق(مجموعه آثار)، ج ۵، قم، صدرا، چاپ اول.

ونت، الکساندر. نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل، ترجمه‌ی حمیرا مشیرزاده، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۹۸.

انگلیسی

Ritbergger V. (2002). Approaches to the Foreign Policy Derived from International Relations the Ories, Paper Prepared Annual Meeting of the International .Studies, *New Orlean*

Beqa, M. (2017), Neoclassical Realism: Its Promises and Limits as a Theory of .Foreign Policy, *European Academic Research*

Kitchen, N. (2023). Structural Neoclassical Realism: Neoclassical Realism as .Grand Theory

Lomia, E. (2020). Political Realism in International Relations: Classical Realism, Neo-realism, and Neo-Classical Realism. *International Journal of Social. Political and Economic Research*. 7. 591-600. 10.46291/IJOSPERvol7is-s3pp591-600

behaviour state of study the and ,ideas ,Interests .(۲۰۲۰) .G ,Meibauer *Review of International Studies*, 46(1), 20-36. realism neoclassical in .doi:10.1017/S0260210519000214

Ripsman, Norrin M. Taliaferro, Jeffrey W. Lobell, Steven (2016). *Neoclassical realist theory of international politics*. New York: Oxford University Press

Rose, G. (1998). Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy. *World .Politics* 51 (1): 144–72

Schweller. (2000), in: Peter D. Feaver, et al(2000)., “Correspondence; Brother, Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?).”, *International .(Security, 25(1)., 165–193(174-178*

Schweller, R. L. (1994). Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State .Back In. *International Security, 19(1), 72–107*. <https://doi.org/10.2307/2539149>

Schweller, Randall L. (2004). Unanswered Threats: A Neoclassical Realist .Theory of Underbalancing, *International Security, 29 (2), 159-201*

Simons, G. (2023). Time for Taking a Critical Turn of Realism for Understanding Contemporary International Relations?. *Russia in Global Affairs*, available .at: <https://eng.globalaffairs.ru/articles/critical-turn-of-realism>

Taliaferro. (2000). Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revis-



سال سوم، شماره ۲،
پیاپی ۸، پاییز و
زمستان ۱۴۰۳،
نقدسازهانگاران
نظریه رئالیسم
نئوکلاسیک، با
تاکید بر مفهوم
موازنه منافع زندان
شولر

Taliaferro. (2000). Security Seeking under Anarchy: Defensive Realism Revisited, (international threats to independence of states under anarchy). *International Security*, 25(3), 128-161

Taliaferro, J. (2009). *Strategy of Innocence or Calculated Provocation?: Neoclassical Realism and the Roosevelt Administration's Road to World War II*. rezasimbar@hotmail.com

Prepared for the Annual Meeting of the American Political Science Association, Toronto, Ontario, Canada



سال سوم، شماره ۲،
پیاپی ۸، پاییز و
زمستان ۱۴۰۳،
نقدسازهانگاران
نظریه رئالیسم
نئوکلاسیک، یا
تاکید بر مفهوم
موازنه منافع رندال
شولز